

بی‌گمان اگر، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷، ملت ایران فرصت برخورداری از حداقل حق آزادی بیان و آزادی‌های سیاسی را می‌داشت، به احتمال قوی به آسانی در دام حمایت از رهبری خمینی و استقرار استبداد مذهبی گرفتار نمی‌آمد.

شهرزادنیوز: در ماه‌های پیش‌فیلمی از سوی تلویزیون "من و تو" به نام "از تهران تا قاهره" انتشار یافت که تاریخ را از زاویه‌ی دید فرح دیبا بیان می‌کند. در این فیلم تکه‌هایی از تاریخ - به ویژه فیلم‌های زمان انقلاب - نشان داده می‌شود و فرح نظرش را در مورد این تکه‌ها بیان می‌کند. وی از زاویه‌ی ملکه‌ای عزل‌شده به تاریخ چند دهه‌ی پیش می‌نگرد و گاه از کنش ملتی که به پا خواست در شگفت می‌ماند. ایرانی به نمایش گذاشته می‌شود که رو به سوی قدرت و قدرتمندتر شدن دارد، ولی با انقلاب و رهبری روحانیون و همکاری کشورهای غربی در دامن زدن به شورش‌های مردمی ایران دچار عقب‌گرد و رژیم‌ی واپس‌گرا و استبدادی می‌گردد. فیلم بیننده را با این پرسش روبرو می‌کند که آیا انقلاب بی‌ریشه و بدون زمینه‌های مشخص اجتماعی و سیاسی، ناگهان سربرآورده است؟ از این جهت شهرزادنیوز با رسانه‌ی "من و تو" و تهیه‌کنندگان فیلم تماس گرفت تا از آنان چند و چون پروسه‌ی ساختن این فیلم را جویا شود، ولی این درخواست بی‌پاسخ ماند و دست‌اندرکاران این رسانه و فیلم حاضر به گفتگو نشدند.

شهرزادنیوز با ویدا حاجبی از زندانیان سیاسی زمان شاه در رابطه با فیلم "از تهران تا قاهره" به گفتگو نشسته است. حاجبی در دوران تحصیل خود در فرانسه با فرح دیبا همدانش‌کده و دوست بوده. وی خاطرات و مسیر زندگی خود را علاوه بر هفت سال زندان در کتاب "یادها"، همچنین در دو جلد کتاب داد بی‌داد / نخستین زندان سیاسی زنان در دوران شاه نگاشته است.

پذیرش یا سلب مسئولیت!

آیا تاریخ می‌تواند از سوی حکومت‌گرانی پیشین که از طریق انقلاب عزل شده‌اند ارائه شود!؟

- بله می‌شود، چرا که نه؟ منتها اینکه با چه میزان مسئولیت و چه دیدی این تاریخ ارائه می‌شود نیز از اهمیتی ویژه برخوردار است. آنچه در پایان صحبت فرح دیبا در این فیلم دیدم این است که آینده‌ی بهتر را برای جامعه‌ی ایران آرزو می‌کند. اما هیچ اشاره‌ای به این موضوع پر اهمیت نمی‌کند که به دیده‌ی او چگونه رژیم‌ی یا چه ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی می‌تواند آینده‌ی بهتر را برای جامعه‌ی ایران تضمین کند؟

فرح در رابطه با آینده فقط آرزوی ایرانی بهتر را بیان می‌کند، اما در رابطه با گذشته به شرح برخی از رویدادها می‌پردازد.

- همین‌طور است! ولی به گمان من، اگر بخواهیم و آرزو کنیم که یکبار دیگر پس از سقوط این رژیم به دام نظامی مستبدتر نیفتیم، هیچ ضمانت و نسخه‌ی از پیش پیچیده شده‌ای وجود ندارد مگر فراگیر شدن آگاهی سیاسی و اجتماعی برای تشخیص حقوق شهروندی خود و منافع جامعه در انتخاب نظام آینده. این آگاهی هم به آسانی به دست نمی‌آید مگر از طریق شناختی واقعی از رخدادهای مهم در تاریخ گذشته، زمینه‌ها و دلایل اجتماعی و سیاسی که به انقلاب و استقرار استبداد واپس‌گرای مذهبی انجامید.

هر یک از ما نیز به نسبت جایگاه اجتماعی خود و نقشی که در گذشته در جامعه داشته‌ایم، خواه ناخواه، بر مسیر انقلاب و این رخداد تاریخی تأثیر گذاشته‌ایم. امروز نیز به نسبت پذیرش مسئولیت و یا سلب مسئولیت از خود، خواه ناخواه، بر مسیر آینده‌ی جامعه‌ی ایران در حد خود تأثیر خواهیم گذاشت. منظورم از پذیرش مسئولیت اینست که اگر رخدادهای گذشته جانبدارانه و در جهت منافع شخصی و واژگونه جلوه داده شود سدی خواهد بود در راه آگاهی و رشد

سیاسی جامعه. کاری که متأسفانه فرح دیبا، خواسته یا ناخواسته، در این فیلم انجام داده است. به ویژه آنکه در رژیم گذشته، در مقام ملکه از بالاترین جایگاه و نهاد اجتماعی نیز برخوردار بود.

به نظر شما فرح آگاهانه برخی از رویدادها را واژگونه جلوه می‌دهد و برخی را جانبدارانه بیان می‌کند؟

- تردیدی نیست که اعمال خشونت، سرکوب و فساد در نظام استبدادی جمهوری اسلامی دهها برابر شدیدتر و خشن‌تر از رژیم گذشته است. ولی اتکا به این واقعیت نمی‌تواند سرکوب و اختناق در نظام دیکتاتوری سابق را توجیه کند. متأسفانه! به رغم گذشت سی و سه سال از انقلاب، در این فیلم نه تنها مهم‌ترین رخدادها در رژیم گذشته مسکوت می‌ماند یا وارونه جلوه داده می‌شود و در بازگویی واقعیت رژیم شفافیتی مسئولانه به چشم نمی‌خورد، بلکه فقط به خشونت و عوام‌فریبی‌های خمینی و استبداد مذهبی حاکم اتکا می‌شود.

اینکه فرح دیبا با از دست دادن همسر و جایگاهش اندوهگین باشد امری شخصی است که قابل فهم و همدردی می‌تواند باشد، اما این اندوه نیز عدم مسئولیت او را در شفافیت بخشیدن به واقعیت رخدادهای گذشته در جهت یاری رساندن به آگاهی نسل کنونی توجیه نمی‌کند.

حتی اگر او در دایره بسته‌ی دربار شاه نیز از جریان رخدادهای سیاسی در جامعه بی‌خبر مانده بود، کافی بود بعد از سی و سه سال به محتوای آخرین پیام شاه به مردم ایران که در آغاز همین فیلم به نمایش گذاشته شده است با دقت بیشتری ببیند. به اسناد سیاسی و رسمی خود رژیم گذشته رجوع کند تا به زمینه‌های واقعی که به انقلاب و همین آخرین پیام شاه منجر شد پی ببرد و از دلایل نارضایتی مردم در رژیم سلطنتی گذشته اطلاع یابد.

اهمیت آخرین سخنان شاه

چرا آخرین پیام شاه را چنین با اهمیت قلمداد می‌کنید؟ چه اطلاعاتی در این پیام نهفته است؟

- اهمیت این پیام در اینست که نه تنها محتوای آن از بن و اساس متناقض است با برداشت و صحبت‌های فرح دیبا، بلکه خود شاه در این پیام به مردم، دلایل مستندی را ارائه می‌دهد که به انقلاب منجر شد.

واقعیت این است که شاه تا هفته‌های آخر پیش از سقوط، همچنان تصور می‌کرد از طریق پیشگیری از اخبار و سانسور مطبوعات، ایجاد خفقان سیاسی، دستگیری و زندان قادر است سلطنت خود را پایدار نگاهدارد. اما سرانجام در آخرین فرصت تنها چاره‌ی پیشگیری از خطر سقوط را در این دید که به طور رسمی و علنی عیوب واقعی نظام دیکتاتوری سرکوبگر خود را بپذیرد. هرچند بسیار دیر به این فکر افتاد، اما سرانجام آشکارا متعهد می‌شود که از اعمال روش‌های استبدادی خود دست بردارد. اگر به محتوای جمله‌های او توجه کنیم تناقض آن را با حرف‌های فرح دیبا در این فیلم به آسانی درمی‌یابیم.

شاه در این پیام می‌گوید: "ملت عزیز ایران در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش به تدریج ایجاد می‌شد شما ملت ایران علیه ظلم و فساد به پا خواستید." و اقرار می‌کند که: "موج اعتصاب‌ها نیز که بسیاری بر حق بوده و ..."

می‌بینیم شاه نه تنها فساد و ظلم در دوران سلطنت خود را به رسمیت می‌شناسد، بلکه به این واقعیت نیز اشاره می‌کند که موج اعتصاب‌ها و اعتراض‌های اجتماعی مدتی است که دوام یافته است. برخلاف آنچه فرح دیبا می‌گوید، شاه می‌داند که انقلاب یکباره سر برنیاورده است. در این فیلم نه تنها واقعیت‌هایی که خود شاه در آخرین پیامش به زبان می‌آورد به کلی نادیده گرفته شده است، بلکه فرح دیبا می‌گوید برخی از مقامات گذشته با این پیام شاه موافق بودند و برخی نبودند. بی آنکه حتی توضیح دهد این برخی چه کسانی و در چه مقامی بودند و دلایل موافقت یا مخالفت‌شان چه بوده است؟

حال آنکه خود شاه رسماً اقرار می‌کند که در دوران سلطنت او ملت ایران از حداقل آزادی نیز برخوردار نبوده. به

محتوای این جمله دقت کنید:

"متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای اجرای آزادی‌های اساسی و اجرای انتخابات آزاد تعیین شود تا قانون اساسی که خون‌بهای انقلاب مشروطیت است به صورت کامل به مرحله‌ی اجرا درآید."

می‌بینیم به گفته‌ی صریح خود شاه، در رژیم گذشته نه دولتی ملی وجود داشته و نه انتخاباتی آزاد. انتخاب شاپور بختیار به عنوان نخست‌وزیر از جانب شاه در آخرین فرصت نیز به همین خاطر بود که بختیار عضو جبهه‌ی ملی و از پیروان دکتر مصدق بود و همچون مصدق مدافع اجرای قانون اساسی مشروطیت به شمار می‌آمد. و از قضا به جرم همین خواست بارها در رژیم شاه زندانی شده بود. اما فرح نه تنها از نبود آزادی در انتخابات کلامی نمی‌گوید، بلکه دلایل انتخاب شاپور بختیار از جانب شاه و بارها زندانی شدن او به خاطر دفاع از قانون اساسی مشروطیت را هم مسکوت می‌گذارد. حتی از ماجرای کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر محمد مصدق و زندانی کردن او تا هنگام مرگ در احمدآباد نیز کلامی نمی‌گوید. از قضا مصدق نیز در مقام نخست‌وزیری با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر و در دادگاه نظامی رژیم به جرم پیگیری در اجرای قانون اساسی مشروطیت و پیشگیری از یکه‌تازی‌های شاه محکوم شد. همه‌ی این وقایع در اسناد رسمی رژیم گذشته نیز ضبط است. اما این رخداد سرنوشت‌ساز تاریخی نیز به کلی مسکوت می‌ماند. فقط با تکیه بر اینکه شاه از مرگ مصدق متأسف شد آن رخداد به بیننده و از گونه القا می‌شود.

حال آنکه واقعیت این است که شاه در پی زندانی کردن مصدق در احمدآباد و اعدام‌ها و دستگیری‌های پس از آن، سازمان امنیت قدرتمندی به نام ساواک ایجاد کرد. از آن پس در تشدید خفقان سیاسی، دستگیری، زندان، اعدام مخالفان و مرعوب کردن جامعه از هیچ وسیله‌ای کوتاهی نکرد. به طوری که بعد از مدتی با توقیف و انحلال نشریات و روزنامه‌های غیر رسمی، تمامی اخبار و اطلاعات عمومی، فعالیت‌های فرهنگی، ادبی و سیاسی، حتی استخدام‌های دولتی و غیر دولتی تحت کنترل ساواک قرار گرفت. علاوه بر سانسوری عمومی، بسیاری از نوشته‌ها و کتاب‌ها در لیست "کتاب ضاله" قرار گرفتند و خواندن آنها به جرمی سیاسی تبدیل شد. حتی برپا ایستادن در برابر سرود ملی "شاهنشاه ما زنده بادا..." در سالن سینماها اجباری و عدم رعایت آن جرم سیاسی محسوب شد. در یک کلام، سانسوری عمومی و جرم‌های ریز و درشت سیاسی در زندگی روزمره بر سراسر جامعه سایه انداخت. به طوریکه اصطلاح "دیوار موش داره، موش هم گوش داره" به اصطلاحی رایج تبدیل شد و خود سانسوری، بی‌اعتمادی و عدم همبستگی به امری عادی.

غرض از اشاره به این موارد این است که وارونه جلوه دادن یا انتقال جانبدارانه‌ی واقعیت‌های تاریخی، از جانب هر فرد یا هر جریان سیاسی که باشد، به نظر من در بهترین حالت نداشتن مسئولیت نسبت به جامعه‌ی ایران و فریبی است سیاسی.

رژیم شاه و موقعیت روحانیون

حال چرا مردم و جریان‌های سیاسی در مخالفت با شاه رهبری خمینی را پذیرفتند و آلترناتیوی مترقی‌تر از رژیم شاه طرح نکردند؟

- این یک واقعیت است که مردم، عاصی از سرکوب و ظلم و عدم استقلال سیاسی و اقتصادی رژیم، فقط به رفتن شاه می‌اندیشیدند و نه به نظام جایگزین. با این امید که از خفقان رهایی یابند. نه تنها اکثریت مردم، بلکه بسیاری از روشنفکران و جریان‌های سیاسی که در دوران شاه به مبارزه‌ی مخفی یا مسلحانه روی آورده بودند در حمایت از خمینی دچار اشتباه بزرگ تاریخی شدند. اشتباهی که پیامد آن را امروز دارند به قیمت اندوهبار قتل عام فرزندان‌شان ویرانی سرزمین‌شان می‌پردازند.

بی‌گمان اگر، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷، ملت ایران فرصت برخوردار بود از حداقل حق آزادی بیان و آزادی‌های سیاسی را می‌داشت، به احتمال قوی به آسانی در دام حمایت از رهبری خمینی و استقرار استبداد مذهبی

گرفتار نمی‌آمد. یکی از پیامدهای فساد و ظلمی که شاه به آن اقرار می‌کند نیز همین عدم دستیابی جامعه به حداقل آزادی و آگاهی سیاسی و شناخت واقعیت‌های تاریخی است که سرانجامی چون گرفتار شدن در دام فرصت‌طلبان مستبد مذهبی یافته است.

اما این را هم فراموش نکنیم که سیاست‌های خود شاه و دستگاه امنیتی‌اش ساواک نیز نقش مهمی در قدرت‌گیری سیاسی روحانیت به عهده داشتند. در این مورد نیز آخرین پیام شاه گویاست: "من در اینجا از آیات عظام، علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنمایی‌های خود و دعوت آرامش و نظم برای حفظ نظم تنها کشور شیعه‌ی جهان بکوشند."

درست است که شاه خمینی را تبعید کرده بود و گاه به ارتجاع سیاه و سرخ اشاره داشت، اما واقعیت این است که تلاش می‌کرد خودش را مذهبی معتقدی نشان دهد و روحانیت را راضی نگهدارد. شاه، حتی از چندین سال پیش از سقوط، امتیازهای فراوانی نیز از نظر سیاسی و اقتصادی به روحانیت داده بود. به طوری که روحانیت در دوران شاه توانست به نهاد سیاسی قدرتمندی تبدیل شود. ایران از اواسط دهه‌ی ۴۰ از یک دبیرستان پسرانه به نام علوی و یک دبستان دخترانه به نام رفاه برای تدریس "اسلام مدرن" برخوردار شد که گردانندگان اصلی آن هاشمی رفسنجانی، محمد حسین بهشتی و محمدعلی رجایی بودند و حامیان آن بازاری‌ها؛ همان کسانی که از مقام‌ها و حامیان اصلی جمهوری اسلامی از آب درآمدند. روحانیون در عین حال دستشان در ساختن و افزودن تعداد مساجد در گوشه و کنار ایران باز گذاشته شده بود و می‌توانستند با موعظه‌های خود در اشاعه‌ی فرهنگ و اسپرگرای سنتی مذهبی در میان مردم نقش فعالی داشته باشند و به تدریج بر تعداد پیروان خود بیفزایند و به نهادی سیاسی تبدیل شوند.

علاوه بر این، شاه و ساواک از چندین و چند ماه پیش از سقوط در امتیاز دادن سیاسی به روحانیت طرفدار خمینی از هیچ تلاشی کوتاهی نکردند. از جمله دستور شاه در به زندان انداختن عباس هویدا، نخست‌وزیری که طی چهارده سال مجری دستورات شاه بود. هر چند در این فیلم حتی از انتقال یافتن او از زندان شاه به زندان جمهوری اسلامی نیز کلامی گفته نمی‌شود، در عوض با تکیه به اینکه شاه از اعدام هویدا در جمهوری اسلامی متأسف شد! ماجرا وارونه به بیننده منتقل می‌شود. بگذریم!

از جمله دیگر این انتصاب‌ها عزل نصیری، رئیس ساواک، و انتصاب مقدم بجای او، آزاد کردن زندانیان روحانی و طرفدار خمینی بود و غیره. همه‌ی این عزل و انتصاب‌ها و امتیازها برای راضی نگه داشتن روحانیت بود که به قدرت‌گیری آنان و به دست آوردن رهبری سیاسی در انقلاب یاری رساند.

این را هم فراموش نکنیم که نخستین فتوای نجس و پاکی از جانب منتظری و روحانیون طرفدار خمینی به کمک ساواک از درون زندان صادر شد. و امتیازهای دیگری که در کتاب "داد بی‌داد" و "یادها" در حد ممکن و به دقت به آن اشاره کرده‌ام و بیش از این سخن را به درازا نمی‌کشم.

کمر بند سبز

فکر می‌کنید، چرا شاه امکان چنین فضای بازی را برای روحانیون فراهم کرده بود؟

- روشن است که پیامد وابستگی سیاسی و اقتصادی رژیم شاه به آمریکا، موجب پیروی از سیاست‌های خارجی و استراتژیک دولت‌های وقت در آمریکا و سازمان سیا می‌شد. بی‌تردید امتیازهایی که شاه به روحانیت می‌داد و از جمله امکان افزایش مساجد و آزاد گذاشتن موعظه‌های سیاسی در مساجد نمی‌توانست بدون توافق با دولت وقت در آمریکا باشد. در آن دوران سیاست دولت آمریکا این بود که در مقابله با اردوگاه سوسیالیستی مرزهای میان کشورهای خاورمیانه با اردوگاه سوسیالیسم و شوروی را مصون نگهدارد و از نفوذ آنان پیشگیری کند. این سیاست آمریکا به کمر بند سبز معروف شد که با ایجاد رضایت و تقویت جریان‌های مذهبی در خاور میانه همراه بود. سرانجام این سیاست، که امروز همه از آن باخبریم، به قدرت رسیدن جریان‌ها و حکومت‌های مذهبی و تجددستیز و ضد آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه بود. شاه هم فکر می‌کرد که با امتیاز دادن به روحانیت می‌تواند آنها را راضی نگهدارد، به ویژه

اینکه برخی از آیت‌الله‌های پرنفوذ نظیر شریعتمداری از رژیم شاه حمایت می‌کردند. شاه تا به آخر هم باور نمی‌کرد که آمریکا دست از حمایت او بردارد و او را به چنان سرنوشتی دچار کند که کرد.

انقلاب سفید و حق رأی زنان

فرح بر نکات مثبت دوران شاه انگشت می‌گذارد. نظر شما در مورد اصلاحات سال ۴۲ از سوی شاه چیست؟

- البته در انقلاب سفید جنبه‌های مثبتی هم وجود داشت که نمی‌شود منکر شد. از جمله حق رأی برای زنان یا قانون حمایت از خانواده که، خواهی نخواهی، به رشد سیاسی و اجتماعی و حضور فعال زنان در دانشگاه‌ها و امور تخصصی یاری رساند. منتها از یک طرف هیچ جریان سیاسی حتی در چارچوب قانونی حق فعالیت نداشت. از طرف دیگر، به گفته‌ی خود شاه در همین فیلم، انتخابات آزاد هم وجود نداشت. در نتیجه نبود آزادی در انتخابات موجب بی‌اعتنایی عمومی به این دست اصلاحات شده بود. و از قضا تنها روحانیت طرفدار خمینی می‌توانست از این وضعیت بهره‌برداری کند و در مساجد علیه حق رأی به زنان موعظه کند و افکار واپس‌گرای خود را اشاعه دهد. در مورد اصلاحات ارضی نیز همین اتفاق افتاد. چرا که خمینی و روحانیت طرفدار او از مخالفان فعال اصلاحات ارضی بودند. از اینرو بخش وسیعی از دهقانان "خوش‌نشین" که از حق مالکیت بر زمین محروم بودند و بعد از اصلاحات به حاشیه‌نشینی شهرها روی آورده بودند، به پایگاه اجتماعی روحانیت تبدیل شدند. در یک کلام حق رأی بود، ولی انتخاب آزاد نبود. اصلاحات ارضی انجام گرفت، ولی بی‌توجه به نیازهای اجتماعی و گسترش فقر و بیکاری میان حاشیه‌نشینان شهری و الی آخر.

یادم می‌آید که روزنامه‌ی توفیق در مورد حق رأی به زنان در صفحه‌ی اول شکلکی کشیده بود که یک عده مرد جلوی مجلس ایستاده بودند و پلاکاردی در دست داشتند که رویش نوشته بود: "حالا که حق زنان را کف دستشان گذاشتید، حق ما مردان را هم بدهید!" اما حقی به مردان داده نشد، در عوض روزنامه‌ی توفیق چند شماره بعد از این ماجرا توقیف و ممنوع‌الچاپ شد.

خلاصه اینکه قدرت متمرکز نظامی که شاه با اعمال خفقان و سرکوب از طریق ساواک به وجود آورده بود، برون رفتی نداشت مگر با سقوط خود نظام.

باشد که بتوانیم از تجربه‌های گذشته به چنان شناخت و آگاهی سیاسی دست یابیم که در راه رهایی از استبداد کنونی از خواست و ضرورت آزادی و دموکراسی کوتاه نیاییم.